

میثم تمار

فهرست مطالب

- آشنایی با اسوه ها « میثم تمار »
میثم ، آئینه حق و اسوه مقاومت
میثم تمار
آشنایی میثم با علی (ع)
دیدگاه علی (ع) و ائمه نسبت به «میثم»
خبر از شهادت
فضیلتها
- 1 - سخنوری
 - 2 - مفسر قرآن
 - 3 - راوی حدیث در صدر اسلام
 - 4 - دانای رازها
- الف - پیشگویی شهادت خویش
ب - خبر مرگ معاویه
ج - قیام مختار
د - واقعه کربلا
- شهادت ، فصل سرخ زندگی
با «حبیب»
به دنبال «حسین» (ع)
دستگیر شدن میثم
بر فراز دار
مزار شهید
منابع تحقیق

آشنایی با اسوه ها « میثم تمار » میثم ، آینه حق و اسوه مقاومت مکتب امام علی (ع) انسان ساز و تربیت کننده بود . آن کس که استعداد رشد و کمال داشت ، در پرتو شخصیت والای امیرالمؤمنین (ع) جان می گرفت و زنده می شد و راه تعالی و شکوفایی معنوی را پیش می گرفت و به «معراج انسانیت» می رسید . چه بسیار ، روحهایی که در چشمه سار ولایت و هدایت آن امام ، تطهیر شدند و به وارستگی رسیدند و «خود» را فدای «خدا» کردند و این نشانه عظمت فکر و ایمان و دلیل حقیقی و خداخواهی و اخلاص آنان بود .

و ... اینک «میثم تمار» مردی از این فرزندگان و چهره ای آشنا برای طالبان ارزشهای معنوی و راهیان مسیر حق و شرف و جهاد و صبر و یقین !
اگر «میثم» ، شیفته علی - علیه السلام بود به خاطر حق و

صفحه 8

عدل و اسلام و فضایل علی (ع) بود ؛ اگر «میثم» عشقی سرشار و شگفت و محبتی عمیق و زلال به مولا داشت به خاطر آن بود که آن حضرت ، کمال مجسم و تبلور اسلام و قرآن ناطق و عینیت دین بود . علی دوستی میثم ، به حق دوستی او برمی گشت ؛ حق دوستی اش ، به ایمان و عقیده و شناخت و بصیرت آن شهید مصلوب ، مربوط است .

شناخت چهره بارز میثم ، ما را با سیمای دین ، آشنا تر می کند ؛ و زندگینامه این زبان راستین حق و یار وفادار امیرالمؤمنین ، ما را به محتوای سازنده قرآن و مکتب ، رهنمون می گردد ؛ و حیات پربار و شهادت پرافتخار این پرورده مکتب علی بن ابی طالب و شاگرد کلاس وحی و تعالیم انبیاپی ، برای ما نیز سراسر درس است و آموزش و الهام و اسوه و سرمشق . شخصیت پرجاذبه این شیعه علی و پیرو حق و شهید راه فضیلت و راستی ، چنان تابناک و نورانی است که در طول چندین قرن ، همواره الهام بخش و درس آموز شیفتگان عدل و آزادی بوده است . کدام آزاده مکتبی و انسان شرافتمند و متعهد و باطل ستیز و حق جوست که نام «میثم» را نشنیده باشد ؟ !

گرچه میثم ، پیشه وری ساده در کوفه بود ، اما والایی ایمان و عظمت روح و جلالت شان و فداکاری بی نظیر و استقامت

صفحه 9

سترگ او در راه حق از او انسانی جاوید و مسلمانی نمونه ساخته است ، که اوراق تاریخ اسلام را با نام خویش ، مزین کرده و سندی افتخارآمیز برای آیین مقدس اسلام است که چنین فرد مهذب و ارزشمندی به بشریت ، تقدیم داشته است .

و ... بالاخره ، «میثم» را باید شناخت . به دنبال این معرفت و شناخت است که زمینه پیروی و تبعیت فراهم می گردد . پس از این مقدمه برویم سراغ او که ما را می خواند و طنین کلام بیدارکننده او از زبان گویایش در گوش تاریخ پیچیده است .

میثم تمار

صفحه 10

میثم ، فرزند یحیی بود . از سرزمین «نهروان» که منطقه ای میان عراق و ایران است . بعضی او را ایرانی و از مردمان فارس دانسته اند ؛ او را «ابو سالم» هم می خواندند . ابتدا ، غلام زنی از طایفه «بنی اسد» بود . حضرت علی (ع) او را از آن زن خرید و آزادش کرد(1). میثم ، از اصحاب پیامبر به شمار آمده است(2). هرچند از جزئیات زندگی او درسالهای نخستین حیاتش و در روزگار صدراسلام ، اطلاع مبسوط در دست نیست . لقب «تمار» (خرما فروش) راهم از آن جهت به او می گفتند ، که در کوفه خرمافروش بود .

صفحه 11

میثم تمار ، علاوه بر آن که خود ، مسلمانی فداکار و پاک و شیعه ای وفادار و خالص بود ، خاندانش نیز از رجال و بزرگان شیعه بودند . میثم ، شش پسر داشت و نوه هایی بسیارکه بطور عمده ، آنان هم همچون پدر در صراط مستقیم حق و تبعیت از اهل بیت و اعتقاد به ولایت و رهبری امامان معصوم بودند و بیشتر آنان در شمار راویان احادیث ائمه یادشده اند . ائمه شیعه هم به میثم و فرزندانش اظهار محبت و علاقه کرده و از آنان تجلیل می کردند . پسران میثم ، عبارت بودند از : عمران ، شعیب ، صالح ، محمد ، حمزه و علی .

شعیب از اصحاب امام صادق (ع) و صالح از اصحاب امام باقر و امام صادق (ع) بود . حتی امام باقر (ع) به صالح فرمود : «من به شما و پدرتان علاقه بسیار دارم .»(3)عمران هم ، از اصحاب امام سجاد و امام باقر و امام صادق - علیهم السلام بود . این گونه کلمات ، هم میزان اعتبار این خانواده را نزد ائمه می رساند و هم پیوستگی و رابطه و محبت و تبعیت خاندان میثم و خود او را نسبت به امامان شیعه نشان می دهد .

1 . شرح ابن ابی الحدید ، ج 2 ، ص 291 . ابن حجر عسقلانی ، الاصابة فی معرفة الصحابه ، ج 3 ، ص 4 . 3 . شیخ عباس قمی ، نفس المهموم ، ترجمه شعرانی ، ص 59 .

آشنایی میثم با علی (ع)

صفحه 12

حضرت علی (ع) پیشتر ، سرنوشت و سرگذشت میثم تمار را از زبان رسول خدا شنیده بود . میثم هم از پیش ، شیفته اهل بیت و علاقه مند به آن عترت پاک بود . اما اولین برخورد حضوری و دیدار میثم با آن حضرت در دوران خلافت امام انجام گرفت . به دنبال همین برخورد و ملاقات بود که حضرت ، تصمیم گرفت میثم را از صاحبش بخرد و سپس وی را آزاد کند بالاخره با تصمیم آن حضرت ، میثم به آزادی رسید . در آن اولین ملاقات علی (ع) با میثم ، چنین گفتگویی انجام گرفت :

علی (ع) پرسید : - نامت چیست ؟

- سالم .

صفحه 13

- از رسول خدا شنیدم که پدرت نام تو را «میثم» گذاشته است ، به همان نام برگرد و کنیه ات را «ابو سالم» قرار بده .

- خدا و رسول و امیرمؤمنان راست گفتند . (4)

آشنایی میثم با مولایش علی - علیه السلام برای او توفیقی بزرگ و سعادت ارزشمند بود . از این رو به شاگردی در مکتب علی (ع) گردن نهاد و دریچه قلبش را به روی معارف علوی گشود و جان تشنه اش را از چشمه زلال علوم آن حضرت سیراب کرد . آن حضرت هم با مشاهده استعداد روحی و زمینه مناسب وی دانش و آگاهیهای بسیاری را به او آموخت و میثم را با اسرار و رازهای نهانی آشنا ساخت و از این رو میثم از علومی بهره مند و برخوردار بود که فرشتگان مقرب و رسولان الهی از آن آگاه بودند . (5)

میثم ، علم تفسیر قرآن را نزد علی - علیه السلام فراگرفت و از معارفی که از آن حضرت آموخته بود کتابی تدوین کرد که کتابش را پسرش از او روایت کرد . به همین جهت ، میثم یکی از مؤلفان شیعه به حساب می آید . صاحب سر امیرالمؤمنین بود و آن حضرت ، وی را به طریق فهمیدن حوادثی که در آینده ، اتفاق خواهد افتاد ، آشنا کرده بود و میثم ، گاهی برخی

صفحه 14

از آنها را برای مردم ، بازگو می کرد و مایه اعجاب دیگران می شد . این دانش و آگاهی از عاقبت افراد و پیشگوییها در اصطلاح به «علم اجل» یا «علم منایا و بلایا» معروف است ، که امامان معصوم به کسانی که آمادگی و استعداد و رازداری و ظرفیت و کشش آن را داشتند ، می آموختند . میثم تمار ، دست پرورده این مکتب بود . هرچند که اشخاص فرومایه و مغرض ، یا جاهل و نادان . او را به دروغگویی متهم می کردند .

روزی «ابو بصیر» به امام صادق - علیه السلام عرض کرد : شما چرا از یاد دادن علم به من مضایقه می کنید ؟ !

فرمود : چه علمی ؟

- علمی که امیرالمؤمنین - علیه السلام به میثم یاد داده بود .

- تو میثم نیستی . آیا شده است تا به حال من مطلبی به تو بگویم و تو افشا نکرده باشی ؟

- نه یا ابن رسول الله !

- پس رازدار چنان علوم نمی باشی !

4 . شیخ مفید ، ارشاد ، ج 1 ، ص 323 ؛ شرح ابن ابی الحدید ، ج 2 ، ص 291 ، 5 . سفینه

دیدگاه علی (ع) و ائمه نسبت به «میثم»

صفحه 15

جایگاه والای میثم را در چشم ائمه از سخنان آنان نسبت به وی و نیز از برخوردشان با او در صحنه عمل ، می توان دریافت . صفا و صمیمیتی که میان علی (ع) و میثم بود و میزان رابطه مودت آمیزشان را از انس و الفت این دو نسبت به هم می توان شناخت . حضرت ، حتی به مغازه خرمافروشی میثم می رفت و در آن جا با او صحبت می کرد و قرآن و معارف دین را به او می آموخت .

یک بار امام علی (ع) میثم را به دنبال کاری فرستاد و تا بازگشت او ، خود ، در مغازه میثم ماند . یک مشتری برای خریدن خرما مراجعه کرد . حضرت فرمود : پول را بگذار و خرما بردار ! ... وقتی میثم برگشت و از این معامله با خبر شد ، دید که پولهای آن شخص ، تقلبی است و به حضرت

صفحه 16

قضیه را گفت . علی (ع) فرمود : «آنان هم خرما را تلخ خواهند یافت .»

در همین گفتگو بودند که آن مشتری ، خرماها را باز آورد و گفت : این خرما تلخ است ... (6) این ، نهایت خلوص بین آن دو و موقعیت میثم را نزد امام می رساند که آن حضرت در حالی که امیرمؤمنان و رهبر امت و عهده دار حکومت اسلامی است ، در دکان میثم ، خرمافروشی هم می کند .

علاوه براین ، نزدیکی معنوی میثم با علی (ع) را در لحظه ها و موقعیتهای دیگر هم می توان دید ، از جمله این که میثم ، پایه پای افراد زبده ای چون «کمیل» در مواقع نیایش و عبادت مولا حضور می یافت و انیس شبهای عرفانی آن حضرت و راز و نیازهای امام با پروردگار بود .

میثم نقل می کند : شبی از شبها مولایم امیرمؤمنان (ع) مرا با خود به صحرای بیرون کوفه برد تا این که به مسجد «جعفی» رسید . روبه قبله کرد و چهار رکعت نماز خواند و پس از سلام ، نماز و تسبیح ، دستهایش را به دعا باز کرد و گفت :

«خدایا چگونه بخوانمت ؟ در حالی که نافرمانی کرده ام

صفحه 17

و چگونه نخوانمت ؟ که تو را شناخته ام و دلم خانه محبت تو است . دستی پرگناه و چشمی پر امید به سویت آورده ام ...» و سپس . به سجده رفت و صورت بر خاک نهاده و صد بار گفت : «العفو ! العفو !» برخاست و از آن مسجد بیرون رفت . من نیز در پی آن حضرت بودم تا به صحرا رسیدیم . آن گاه پیش پای من ، خطی کشید و فرمود : مبادا که از این خط بگذری ! ... و مرا همان جا گذاشت و خود رفت . شبی تاریک بود . پیش خود گفتم : مولایم را چرا تنها گذاشتم ؟ ! او دشمنان بسیاری دارد ، اگر مساله ای پیش آید ، پیش خدا و پیامبر چه عذری خواهم داشت ؟ هرچند که برخلاف دستور اوست ، ولی در پی او خواهم رفت تا ببینم چه می شود . رفتم و رفتم ... تا او را برسر چاهی یافتم که سر در داخل چاه کرده و با چاه ، سخن می گوید .

حضور مرا حس کرد و پرسید : کیستی ؟

- میثم .

- مگر به تو دستور ندادم که از آن خط ، فراتر نیایی ؟

- چرا ، مولای من ، لیکن از دشمنان نسبت به جانت ترسیدم و دلم طاقت نیاورد .

صفحه 18

آن گاه پرسید : از آنچه گفتم ، چیزی هم شنیدی ؟

گفتم: نه ، مولای من .

و حضرت ، اشعاری را خطاب به من خواند (به این مضمون) :

«در سینه ام اسراری است ، که هرگاه فراخای سینه ام احساس تنگی می کند ، زمین را با دست ، کنده و راز خویش را با زمین در میان می گذارم !

وقتی زمین می روید ، آن گیاه ، از بذر و دانه ای است که من کاشته ام ... » (7)

میثم ، محرم راز علی (ع) بود ، و انیس خلوت‌های او و آشنا با تجلیات روح خدایی آن امام معصوم . هم در نظر آن پیشوای فرزانه و پاک ، محبوب و مقرب بود و هم در چشم امام حسن و امام

حسین (ع) مورد احترام بود و هم امامان دیگر از او با عظمت و تجلیل ، یاد می کردند .

یک بار ، میثم در مدینه «ام سلمه» - همسر پیامبر - را دید . ام سلمه به او گفت : ای میثم !

حسین (ع) همواره تو را

صفحه 19

یادمی کرد .

امام باقر (ع) می فرمود : «من به میثم بسیار علاقه مندم» ، امام صادق (ع) به میثم درود فرستاد و از شان والا و مقام بلند او سخن گفت .

صالح - فرزند میثم - می گوید : به امام باقر (ع) عرض کردم : برایم حدیث بگوئید . پرسید : مگر حدیث را از پدرت نیاموخته ای ؟ گفتم : آن هنگام من خرد سال بودم ... (8)

امام باقر (ع) با این کلام ، اشاره به مقام علمی و فضایل کلامی و دانش میثم می کند ، به حدی که پسر میثم بودن را زمینه ای می داند که او را از شنیدن و آموختن حدیث ، بی نیاز ساخته باشد .

6 . سفینه البحار ؛ ج 2 ، ص 525 ؛ بحار الانوار ، ج 41 ، ص 268 . 7 . شیخ عباس قمی ، نفس

المهموم ، ص 60 ؛ شیخ عباس قمی ، منتهی ال آمال ، ص 276 ؛ بحار الانوار ، ج 40 ، ص 200

:وفی الصدر لباناتاذا ضاق لها صدری نکت الارض بالكفوابدیت لها سری فمهما تبت الارضفذاک

النبت من بذری8 . بحار الانوار ، ج 53 ص 112 ؛ سفینه البحار ، ج 2 ، ص 524 .

خبر از شهادت

صفحه 20

برای کسی که مرگ را عبور به دنیایی وسیعتر که رنگ ابدیت و جاودانگی دارد می شناسد ، اگر کارش نیکو و ایمانش متعالی باشد ، انتقال به آن دنیای خوب ، سعادت عظیم است ؛ بخصوص اگر پایان عمرش در این دنیا به صورت «شهادت» باشد ، که حیات طیبه جاوید را در کنار صالحان و پیامبران و در جوار رضایت پروردگار به ارمغان می آورد .

میثم ، پیش از شهادت از آن با خبر بود و آن را از مولایش علی (ع) شنیده بود .

امام به میثم تمار گفت : چه خواهی کرد آن روز ، که فرزند ناپاک بنی امیه - عبیدالله زیاد از تو بخواهد که از من تبری و بیزاری بجویی ؟

میثم گفت : نه ، به خدا سوگند ، هرگز چنین نخواهم کرد !

صفحه 21

امام : در غیر این صورت ، به دارت آویخته و تو را می کشند .

میثم گفت : صبر و بردباری خواهم کرد ، این در راه خدا چیزی نیست ...

نه یک بار ، بلکه بارها ، علی - علیه السلام - سرنوشت «شهادت بر سر عقیده و ایمان» را که در انتظار میثم تمار بود ، به او یادآوری می کرد و میثم نیز بدون وحشت و هراس ، خود را برای آن «میلاد سرخ» مهیا می کرد .

این که میثم ، از شهادت خویش ، خبر داشت و حتی جزئیات آن را هم از زبان مولایش شنیده بود ، دلیل دیگری بر عظمت روح و ظرفیت بالا و قدرت ایمان او بود .

« به «شهادت» سوگند !

ترس از مرگ که در مردم هست

وهمی پندارند

مرگ را غول هراس انگیزی

روی این علت هست

که ندارند امیدی روشن ... به پس از مردن خویش .

زین جهت ، ترسانند

ورنه آن شیعه پاک اندیشی

که زگفتار خدا

صفحه 22

و زکردار علی

گشته دریادل و غران و صبور

چه هراسش از مرگ ؟ مرگ در راه هدف

یا که از کشته شدن !

و جز این نیست که یک فرد شهید

زنده ای جاوید است

زنده ای در دل اعصار و قرون ... «(9)

میثم ، با این روحیه بالا و شهادت طلب ، مدافعی بزرگ از حریم حق و خط ولایت بود . پس از شهادت امیرالمؤمنین (ع) گاهی برای زیارت به مدینه می آمد ، و از امام حسن و امام حسین (ع) جدا می ماند . مردم کوفه و مدینه پذیرای سخنان میثم بودند و زبان حقگو و فضیلت گستر

میثم ، همواره در هر جا به نشر و بیان فضایل علی (ع) گویا بود ، تا کوشش دشمنان امام در پنهان ساختن فضیلت‌های آن حضرت ، کمتر به نتیجه برسد . این ، سفارش خود امام به میثم بود که فضایلش را نشر دهد .

صالح - یکی از فرزندان میثم - نقل کرده است که : پدرم گفت : روزی در بازار بودم ، «اصبغ بن نباته» یکی از یاران

صفحه 23

علی (ع) نزد من آمد و با حالتی شگفت زده گفت : ای وای ... میثم ! از امیرمؤمنان سخنی دشوار و عجیب شنیدم .

گفتم : چه شنیدی ؟

گفت : شنیدم که می فرمود : «حدیث و سخن اهل بیت ، بسیار سنگین و دشوار است ، و آن را جز فرشته ای مقرب یا پیامبری صاحب رسالت یا بنده مؤمنی که خداوند ، دلش را برای ایمان آزموده است ، توان تحملش را ندارد و به درک عمق آن نمی رسد .»

فوری برخاسته ، خدمت حضرت علی (ع) رفتم و از او نسبت به کلامی که از «اصبغ» شنیده بودم ، توضیح خواستم . حضرت ، تبسمی کرد و فرمود : بنشین ! ای میثم ! آیا هر صاحب دانشی می تواند هر علممی را حمل کند و بار آن را بکشد ؟ ! خداوند وقتی به فرشتگان گفت که می خواهم در زمین ، جانشینی قرار دهم ، فرشتگان گفتند : خدایا آیا کسی را در آن قرار می دهی که فساد کند و خون بریزد ؟ آن گاه با اشاره ای به داستان حضرت موسی و خضر و سوراخ کردن آن کشتی و کشتن آن غلام فرمود : پیامبر ما در روز غدیر خم دست مرا گرفت و فرمود : «خدایا ! هر که را من مولایش بودم ، علی مولای اوست .» ولی جز اندکی که خداوند ، نگاهشان داشت ، آیا دیگران این کلام پیامبر را به دوش کشیدند و فهمیده

صفحه 24

و عمل کردند ؟ پس بشارت باد بر شما ! که با آنچه از گفته پیامبر حمل کردید و به آن متعهد ماندید ، خداوند به شما امتیازی بخشید که به فرشتگان و رسولان نداد . پس بدون پروا و گناه فضیلت ما و کار بزرگ و شان والای ما را به مردم بازگویی کنید ! (10)

در آن عصر خفقان که نشر و پخش فضایل علی (ع) جرم محسوب می شد و ممنوع بود ، میثم ، رهنمود ارزنده ای از آن حضرت فرا گرفته ، کوشید تا پای جان به آن عمل کند .

میثم ، با خبری که امام ، به او داده بود ، می دانست که پس از شهادت مولا او را گرفته و بر شاخه نخل به دار خواهند کشید ؛ حتی آن درخت را هم می دانست .

گاهی هنگام عبور از کنار آن درخت ، علی (ع) به او می فرمود : ای میثم ! تو بعدها با این درخت ، ماجراها خواهی داشت ... این رخت خرما را به چهار قسمت ، تقسیم کرده و تو را از قسمت چهارم به دار می آویزند . از این رو ، میثم ، خیلی وقتها پیش درخت آمده و در کنارش نماز می خواند و می گفت : مبارکت باد ای نخل ! مرا برای تو آفریده اند و تو برای من روییده ای و همواره به آن نخل نگاه می کرد . (11)

صفحه 25

روزی که ابن زیاد ، حاکم کوفه شد ، هنگام ورود به شهر ، پرچمش به شاخه ای از آن درخت نخل ، گیر کرد و پاره شد . ابن زیاد از این پیش آمد ، فال بد زد و دستور داد که آن را ببرند . نجاری آن را خرید و به چهار قسمت درآورد . میثم به فرزندش صالح گفت : نام من و پدرم را بر چوب آن نخل ، حککن !

صالح می گوید : نام پدرم را آن روز بر آن چوب ، نوشتم . وقتی ابن زیاد ، پدرم را به دار آویخت ،

پس از چند روز ، چوبه دار را دیدم ، همان قسمتی از آن نخل بود که نام پدرم را بر آن نوشته بودم ! ... (12)

9 . جواد محدثی ، اسیر آزادی بخش ، ص 46 ، قطعه «به شهادت سوگند» . 10 . بحار الانوار ، ج 20 ، ص 383 . 11 . شرح ابن ابی الحدید ، ج 2 ، ص 292 ؛ شیخ مفید ، ارشاد ، ج 1 ، ص 324 . 12 . رجال کشی ، ص 85 .

فضیلتها

صفحه 26

بزرگترین فضیلت یک انسان ، همان ایمان و علم و تقواست که در میثم نیز وجود داشت . اما اضافه بر اینها ، گاهی برجستگیهای خاصی در شخصیت یک مؤمن متقی وجود دارد که او را نسبت به دیگران ، برتر می سازد . در این بخش ، اشاره ای کوتاه به بعضی از این صفات ارزنده و امتیازات و فضایل خاص میثم می شود :

1 - سخنوری

میثم ، بیانی رسا داشت و در نطق و سخن ، توانا و فصیح بود . سخنوری میثم تمار را از این واقعه که نقل می شود می توان دریافت :

در بازار ، میثم ، رئیس صنف میوه فروشان بود . هرگاه

صفحه 27

قرار بود در جایی و نزد کسی و یا موقعیت مهمی ، سخنی گفته شود از میثم تمار می خواستند که سخنگویشان باشد . گروهی از بازاریان نزد میثم رفتند تا باهم به عنوان شکایت از حاکم و عامل بازار ، پیش «ابن زیاد» بروند که والی شهر کوفه بود . در این برخورد و دیدار با ابن زیاد میثم بود که به نمایندگی از دیگران با رشادت به سزایی سخن گفت . خود میثم در باره این دیدار و سخنها می گوید :

«ابن زیاد ، با شنیدن گفتارم به شگفتی افتاد و در سکوت فرورفت .» (13)

همین بیان صریح و حقیقی آشکار باعث شد که از میثم کینه ای در دل ابن زیاد بماند . 13 . رجال کشی ، ص 86 .

2 - مفسر قرآن

تفسیر قرآن از علوم ارزشمند در اسلام است و این علم ، که شناخت مفاهیم بلند آیات قرآن است ، نزد پیامبر و امامان معصوم است . گرچه قرآن ، کتاب روشن حق و معجزه ای گویا از سوی خداوند برای عموم مردم است ، لیکن اسرار و دقایق و نکات

صفحه 28

لطیف و ظریف و اشارات پرمعنای فراوانی در آن است که در علم تفسیر ، پرده از روی آن دقایق ، برداشته می شود و درک بهتر و بیشتری از مضمون و محتواى آیات این کتاب آسمانی که وحی خداوند است ، به دست می آید .

پیشوایان دین ما - که درود خدا بر آنان باد - آشنایی شان با قرآن از علم الهی سرچشمه می گرفت و از آن معارف والا به شاگردان و اصحاب خویش به تناسب فهم و استعداد آنان می آموختند . میثم تمار ، یکی از این شاگردان والا مقام درمکتب تفسیری علی (ع) بود . میثم علم تاویل معانی قرآن را از آن حضرت فرا گرفت و در قرآن شناسی ، دانا و بصیر گردید .

روزی میثم با «ابن عباس» - مفسر قرآن و شاگرد علی (ع) - در مدینه دیدار کرد و به او گفت : آنچه از تفسیر قرآن می خواهی ، بپرس ! من تمام قرآن را نزد علی (ع) فراگرفتم و آن حضرت

تاویل قرآن را به من تعلیم فرمود . ابن عباس که مراتب فضل و علم و تقوای میثم را می دانست ، کاغذ و دواتی طلبید تا سخنان میثم را در باره تفسیر قرآن بنویسد . میثم پیش از بیان تفسیر ، گفت : ای ابن عباس ! چگونه خواهی بود وقتی که مرا مصلوب و به دار آویخته بینی ، نهمین نفری که چوبه دارش هم کوتاهتر از دیگران است ؟

صفحه 29

ابن عباس گفت : کاهن هم که هستی ؟ ! و خواست که کاغذ را پاره کند . ابن عباس از علم به آینده بی بهره بود ، و چون چنین خبر و پیشگویی را از میثم شنید که از جزئیات شهادتش خبر می دهد ، برایش غیر قابل هضم بود ، از این جهت . این گونه برخورد کرد . اما میثم گفت : آرامتر ! ... آنچه را از من می شنوی بنویس و نگهدار ! اگر آنچه می گویم راست بود ، نگاهش دار و اگر باطل بود ، آن گاه پاره اش کن و ابن عباس پذیرفت که چنان کند . (14)

14 . بحار الانوار ، ج 42 ، ص 128 ؛ سفینه البحار ، ج 2 ، ص 524 .

3 - راوی حدیث در صدر اسلام

با آن استعداد خاص و موقعیت خوبی که میثم داشت ، احادیث زیادی از علی (ع) شنیده بود ، و آن گونه که از گفته های پسرش بر می آید ، حتی کتابی که مجموعه ای از احادیث بود تالیف کرده است ، لیکن متأسفانه از نوشته های او چیزی باقی نماند و راویان دیگر هم به خاطر درک نکردن موقعیت و اهمیت آن به نقل از وی نپرداختند و بیشتر آنها از دسترس دور ماند . فقط اندکی از روایات میثم در کتابهای

صفحه 30

حدیث نقل شده است . پسرانش یعقوب و صالح از نوشته های او روایت نقل می کردند . (15)
15 . سفینه البحار ، ج 2 ، ص 524 .

4 - دانای رازها

چنان که قبلاً هم اشاره شد ، میثم از بسیاری حوادث آینده ، آگاهی داشت و گاهی آنها را پیشگویی می کرد . دانای رازهای نهان بود . نامه سربسته می خواند و راز شنیده می گفت این را نیز از مولایش علی (ع) فراگرفته بود . آگاهی از سرنوشت خود و افراد دیگر و با خبر بودن از وقایعی که بعداً به وقوع خواهد پیوست ، فتنه هایی که بعداً پیش خواهد آمد ، تاریخ و نحوه شهادتها و وفاتها و ... از علومی بود که امیرمؤمنان ، آن را به برخی از یاران برگزیده خویش که روحی بزرگ و استعدادی بالا و دلی وسیع و ظرفیتی افزون داشتند ، آموخته بود . اینان را «اصحاب سر» حضرت امیر می دانستند و میثم هم یکی از این اصحاب بود . (16)

و در موارد متعددی با استفاده از این موهبت از حوادثی خبر می داد و بعداً آن حادثه به همان صورت ، تحقق

صفحه 31

می پذیرفت . (17) به چند نمونه از این پیشگوییها اشاره می شود :
16 . شیخ عباس قمی ، نفس المهموم ، ص 59 ، 17 . در اصطلاح علما این آگاهی «علم بلایا و منایا» نامیده می شود .

الف - پیشگویی شهادت خویش

میثم ، می دانست که چه زمانی و چگونه و به دست چه کسی کشته خواهد شد . قبلا بطور گسترده ، این نکته توضیح داده شد .

ب - خبر مرگ معاویه

ابو خالد ، به صالح ، فرزند میثم خبر داد که : روز جمعه ای با پدرت در شط فرات به کشتی نشسته بودیم که ناگهان باد سختی محفوظ بمانید . این باد ، «عاصف» است و خبر مرگ معاویه را می دهد که هم اکنون مرد .

یک هفته بعد ، قاصدی از شام آمد . با او ملاقات کردم و اخبار را از او پرسیدم ، گفت : مردم در امن و امان به سر می برند ، معاویه فوت کرده و مردم با فرزندش یزید ، بیعت کرده اند . گفتم : مرگ معاویه در چه روزی واقع شد ؟ گفت :

صفحه 32

روز جمعه گذشته . (18)

18 . رجال کشی ، ص 80 .

ج - قیام مختار

پس از شهادت حضرت مسلم در کوفه ، ابن زیاد حاکم کوفه ، میثم و مختار و جمعی دیگر را دستگیر و زندانی کرد . میثم تمار به مختار گفت : تو از زندان رها می شوی و به خونخواهی حسین بن علی (ع) قیام خواهی کرد و همین شخص را - ابن زیاد - که ما را می کشد ، خواهی کشت .

ابن زیاد مختار را از زندان ، طلبید تا او را به قتل برساند که در همین اثنا قاصدی از سوی یزید همراه نامه ای فرارسید که در آن نامه ، دستور آزاد کردن مختار بود . او هم طبق دستور ، مختار را رها کرد و میثم را به دار آویخت . (19)

در تاریخ قیام مختار خوانده اید که وی عاملان حادثه عاشورا را گرفت و به سزای جنایتشان رساند . ابن زیاد هم از کسانی بود که گرفتار شد و سربریده اش را نزد مختار آوردند . 19 . بحار الانوار ، ج 42 ، ص 125 .

د - واقعه کربلا

زنی به نام «جبله مکی» نقل می کند که از میثم تمار شنیدم

صفحه 33

که می گفت : این امت ، پسر دختر پیامبرشان را در دهم محرم می کشند و دشمنان خدا این روز را مبارک می دانند . این واقعه ، قطعا انجام خواهد گرفت . این ، داستانی است که مولایم امیرمؤمنان مرا از آن آگاه کرده است . او به من خبر داده است که بر حسین (ع) همه چیز خواهد گریست ، حتی حیوانات بیابان و دریا و آسمان و خورشید و ماه و ستارگان و آدمیان و

اجنه مؤمن و همه و همه
آن گاه میثم گفت : ای جبله ! بدان که حسین بن علی (ع) سرور شهیدان در قیامت است و
یارانش بر شهیدان دیگر برتری دارند . ای جبله ! هرگاه به خورشید نگاه کردی و دیدی که چون
خون تازه ، قرمز است ، بدان که سیدالشهدا کشته شده است .
جبله می گوید : یک روز از خانه بیرون آمدم . دیدم خورشید بر دیوارها می تابد ، همچون پارچه
های رنگ آمیزی شده که به سرخی می زد . صیحه کشیده و گریه کردم و گفتم : به خدا
سوگند ، سرور ما حسین بن علی (ع) کشته شد ! ... (20)
20 . بحار الانوار ، ج 45 ، ص 202 .

شهادت ، فصل سرخ زندگی

صفحه 34

حمایت از حق ، پیامدهایی چون «شهادت» هم دارد ، ولی برای حامیان حق ، لذتی بالاتر از آن نیست ، چرا که عشقشان به ارزشهای متعالی و ماندگار الهی ، آنان را از تعلقات دنیوی آزاد ساخته است و برای سعادت ابدی به آسانی حاضرند تا نقد جان را در میدانهای ایثار و فداکاری و مبارزه به خالق جان بفروشند و به لقای او و بهشت جاوید برسند .

اسلام ، عزیزتر از مسلمان است . و اگر مسلمان ، عزتی دارد ، در سایه ایمان و اسلام است . بنابراین ، مسلمان کسی است که در لحظه های سرنوشت ساز و در هنگام نیاز با بذل مال و جان و هستی ، اسلام را یاری کند .

میثم یکی از این جانبازان راه دین و فداکاران مخلص راه ولایت و حق و عدالت بود . جان را هم بر سر حمایت از

صفحه 35

فضیلتهایی که در وجود علی (ع) و در خط ولایت آن حضرت ، تجسم یافته بود ، فدا کرد . شهادت ، میلاد سرخ میثم بود . برگگی بود که با خون ، رقم بقا بر آن زده شد و کتاب زندگی اش پس از مرگ ، جاودانگی یافت . اینک با هم این اوراق سرخ و خونین را که سندی دیگر بر کمال و برتری و برجستگی میثم تمار است بخوانیم :

با «حبیب»

شهادت در راه خدا آرزوی بزرگ «میثم تمار» و «حبیب بن مظاهر» بود . و هر دو به این آرزو رسیدند ؛ حبیب ، در رکاب حسین (ع) و میثم در مبارزه با طغیان «ابن زیاد» . روزی ، میثم در مجلس «بنی اسد» با حبیب بن مظاهر ملاقات کرد . مدتی باهم گفتگو کردند . در پایان این دیدار ، حبیب بن مظاهر گفت : گویا پیر مرد خربزه فروشی (21) را می بینم که در راه دوستی فرزندان و خاندان پیامبر ، او را به دار می آویزند و بر چوبه دار ، شکمش را می درند . (اشاره به شهادت میثم در کوفه)

میثم هم در پاسخ گفت : من هم گویا مردم سرخ رویی را می بینم و می شناسم ، با دو دسته موی بر سر که برای یاری

صفحه 36

فرزند دختر پیامبرش قیام می کند و کشته می شود و سرش در کوفه گردانده می شود . (اشاره به شهادت حبیب در کربلا) پس از این گفتگو از هم جدا شدند و رفتند .

اهل آن مجلس ، که آن دو را به دروغ متهم می کردند ، هنوز متفرق نشده بودند که «رشید هجری» یکی از یاران علی (ع) فرا رسید و سراغ میثم و حبیب را از آنان گرفت . گفتند : این جا بودند و شنیدیم که چنین و چنان گفتند . گفت : خدا میثم را رحمت کند ! فراموش کرد این را هم به گفته اش بیفزاید که : «به آن کس که سربریده حبیب را به کوفه می آورد ، صد درهم بیشتر داده می شود .» و ... رفت . آنان گفتند : این دیگر از آن دو هم دروغگوتر است ! ولی چند روزی نگذشت که میثم را بردار آویخته دیدیم و سر حبیب را هم پس از کشتنش آوردند و هرچه را که آن دو گفته بودند به همان صورت اتفاق افتاد . (22)

21 . یکی از حرفه ها و شغل های میثم . 22 . سفینه البحار ، ج 1 ، ص 205 ؛ نفس المهموم ، ص

به دنبال «حسین» (ع)

میثم ، خبر حرکت امام حسین (ع) را به طرف مکه شنید . در همان سال ، تصمیم گرفت که به قصد حج عمره روی به مکه بنهد . در مکه به دیدار امام حسین (ع) موفق نشد . پس از حج به مدینه رفت . در دیداری که با «ام سلمه» - همسر پیامبر -

صفحه 37

داشت ، خود را معرفی کرد . ام سلمه گفت : پیامبر ، بارها تو را یاد می کرد و در دل شبها ، سفارش تو را به علی (ع) می نمود . میثم از ام سلمه ، حسین بن علی را پرسید . ام سلمه گفت : به اطراف مدینه رفته است ، او نیز همواره تو را یاد می کرد . میثم گفت : من نیز همواره به یاد آن بزرگوار هستم . امروز موفق به دیدار او نشدم . به او بگو که دوست داشتم بر او سلام بگویم . من بر می گردم و به خواست خدا یکدیگر را نزد پروردگار ، دیدار خواهیم کرد . (اشاره به شهادت قریب الوقوع امام حسین (ع) بود ، زیرا بیست روز پس از این سخن بود که امام حسین (ع) به شهادت رسید .)

آن گاه ام سلمه با عطری محاسن میثم را معطر ساخت . میثم گفت : به زودی ریشم با خون ، رنگین خواهد شد . ام سلمه : چه کسی این خبر را به تو داده است ؟

میثم : مولا و سرور من !

ام سلمه ، در حالی که از اندوه ، بغض گلویش را گرفته بود ، گریست و گفت : علی (ع) فقط مولای تو نیست ، بلکه سرور من و سالار همه مسلمانان است . آن گاه ام سلمه از او خداحافظی کرد . (23)

صفحه 38

23 . شرح ابن ابی الحدید ، ج 2 ، ص 292 ؛ اعیان الشیعه ، ج 10 ، ص 198 .

دستگیر شدن میثم

میثم در کوفه ، مورد احترام بود و شخصیت اجتماعی اش موقعیت او را از هرجهت ، حساس کرده بود . از سفر حج به سوی کوفه برمی گشت که «ابن زیاد» دستور دستگیری او را قبل از رسیدن به شهر ، صادر کرد . این در حالی بود که مسلم بن عقیل در کوفه به شهادت رسیده و تشنج و اضطراب ، کوفه را فراگرفته و شیعیان سرشناس و چهره های برجسته هوادار اهل بیت ، تحت تعقیب یا در زندان بودند و زمینه برای اعتراضها و شورشها فراهم بود .

«عریف» به همراه صد نفر از ماموران ، برنامه دستگیری میثم را قبل از ورودش به کوفه ، تدارک دیدند . ابن زیاد او را تهدید کرده بود که اگر میثم را دستگیر نکند ، خودش به قتل خواهد رسید . عریف به «حیره» آمد و با همراهانش در انتظار رسیدن میثم بود . میثم را در همان جا ، پیش از آن که پایش به خانه برسد گرفتند . میثم به ماموران حوادث آینده و چگونگی شهادت خویش را بازگو کرد .

میثم گرچه در آن روز ، پیرمردی سالخورده بود که بر استخوانهایش جز پوستی باقی نمانده بود(24) و از نظر جسمی ،

صفحه 39

تحلیل رفته بود ، لیکن از نظر شهامت و قوت قلب و قدرت روحی و اراده استوار و زبان گویا و فصیح و ایمان راسخ در حدی بود که ابن زیاد را ، با آن همه قدرت و مامور به وحشت افکنده بود ؛ به همین جهت هم برای بازداشت ابن پیرمرد جواندل و توانمند ، صد مامور را گسیل ساخته بود .

ماموران ، میثم را به کوفه وارد کردند . به عبیدالله بن زیاد خبر دادند که میثم اسیر و گرفتار شده است . در معرفی میثم به ابن زیاد گفتند که : او از نزدیکترین و برگزیده ترین یاران ابوتراب ، علی (ع) است .

ابن زیاد گفت : وای بر شما ! کار این مرد عجمی به این جا رسیده است ؟ ! بیاوریدش ... ! میثم را از بازداشتگاه به حضور والی کوفه آوردند .

ابن زیاد ، برای آزمودن روحیه میثم و گفتگو با او پرسید : - پروردگارت در کجاست ؟ - در کمین ستمگران ... که تو یکی از آنانی .

- با این که عجم هستی با من این گونه سخن می گویی ؟ ! به من خبر داده اند که تو با «ابوتراب» بسیار نزدیک بوده ای !

- آری ، درست گفته اند .

- باید از علی تبری بجویی و با ابراز تنفر از او ، او را به زشتی یاد کنی وگرنه دستها و پاهایت را بریده و بر دار

صفحه 40

می آویزمت .

میثم در مقابل این تهدید گفت : علی (ع) به من خبر داده است که مرا به دار می آویزی . ابن زیاد برای جبران این وضع نامطلوب که پیش آمده بود ، گفت : وای بر تو ! با سخنان علی درخواهم افتاد . (عمل بر خلاف آن پیشگویی) .

میثم گفت : چگونه ؟ در حالی که این خبر را علی - علیه السلام از پیامبر و او از جبرئیل و جبرئیل هم از طرف خدا بیان کرده است . به خدا سوگند ! از مکانی هم که در آن به دار آویخته می شوم به خوبی آگاهم که در کجای کوفه است و من نخستین مسلمانی هستم که در راه اسلام بر دهانم لجام زده خواهد شد .

ابن زیاد با شنیدن این سخن ، بیشتر برآشفته و گفت : به خدا قسم ! دست و پایت را قطع کرده و زیانت را رها می گذارم تا دروغ مولایت و دروغ تو آشکار شود . و همان دم دستور داد که دست و پایش را قطع کنند و بر دارش آویزند . (25)

و آن چنان که خواهیم دید ، ابن زیاد نتوانست زبان میثم را رها و گویا ببیند ، و به قطع آن هم دستور داد .

صفحه 41

24 . شیخ عباس قمی ، نفس المهموم ، ص 59 . 25 . شرح ابن ابی الحدید ، ج 2 ، ص 293 ؛ بحار الانوار ، ج 42 ، ص 124 .

بر فراز دار

برای مردان خدا فراز دار ، سکوی رفیع و افراشته ای برای معراج است .

به دار آویختن فرزندگان و غیورمردان به همان اندازه که برای قدرتهای خودکامه باطل ، دلیل ضعف و هراس از آشکار شدن حق و تابش نور فضیلت و راستی است ؛ برای شهیدان مصلوب ،

سرمایه عزت و سند افتخار است . میثم را به جرم حقگویی و حمایت از خط راستین علوی و سازش نکردن با سلطه جبارانه یزیدی به طرف چوبه دار بردند .

میثم را به دار آویختند . میثم مرگ را به چیزی نمی گرفت و چنان عادی و بی اعتنا ، آن را تلقی می کرد که بر خشم دشمن می افزود . میثم تمار بر فراز دار با صدایی رسا مردم را برای شنیدن حقایق اسلام و احادیث سری علی (ع) فرامی خواند . (26) میثم می گفت : هرکس می خواهد حدیث مکنون و ارزشمند علی (ع) را بشنود ، پیش از آن که کشته شوم بیاید . من شما را از حوادث آینده تا پایان جهان ، خبر

صفحه 42

می دهم . مردم مشتاق ، پیرامون او جمع می شدند . میثم از فراز منبر «دار» برای انبوه جمعیت ، سخن می گفت . فضایل و شایستگیهای اهل بیت پیامبر و دودمان علی (ع) را بازگو می کرد و خیانتها و فسادهای بنی امیه را فاش می ساخت .

بیان حقایق و افشاگریهای میثم ، در آن آخرین لحظه های حیات و از بالای دار ، چنان مؤثر و تکان دهنده بود که به «ابن زیاد» خبر دادند : این بنده ، شما را رسوا کرد . گفت : به دهانش لجام بزنید . و میثم ، اولین کسی بود که در راه اسلام بر دهانش لجام زده شد . (27)

پس از آن ، زبان حقگوی او را ، که به صراحت روز و به برندگی شمشیر بود ، بردند . آن کس که مامور بریدن زبانش بود ، به میثم گفت : هرچه می خواهی بگو ! امیر فرمان داده است که زبانت را قطع کنم . میثم گفت : فرزند زن تبهکار - عبیدالله بن زیاد - خیال کرده است که می تواند من و مولایم را دروغگو معرفی کند ! این است زبان من .

و آن مزدور ، زبان میثم را از کامش برآورد (28)

میثم به همان حالت بود ، تا این که فردایش ، از بینی و دهان او خون غلیظ می آمد و بدین صورت ، طبق آن پیشگویی ،

صفحه 43

موی سفید صورتش با خون سرخ ، رنگین شد .

روز سوم ، مردی نزدیک میثم آمد و با نیزه به او اشاره کرد و گفت : به خدا قسم می دانم که اهل عبادت بودی و شبها را به مناجات به سر می بردی . آن گاه با نیزه ، چنان ضربتی بر پهلو یا شکم میثم فرود آورد که پیکرش دریده شد و جان پاک آن اسوه صبر و مقاومت و رشادت به افلاک شتافت و میثم با روح بلندش معراجی والاتر را آغاز کرد ؛ که هم اکنون هم ، آن طیران معنوی ادامه دارد و با هر درودی که از سوی خداجویان پاکدل و وارسته ، نثار آن شهید راه فضیلت می گردد ، مقام و رتبه اش در فردوس اعلا و نزد پروردگار ، بالاتر می رود .

26 . در گذشته به دار آویختن ، بیشتر به این صورت بود که شخص را با طناب از دار می آویختند ، ولی نه از گلو ، بلکه از کتفها . مصلوب نه بر اثر خفه شدن ، بلکه بر اثر فشار طناب و گرسنگی و ... پس از چندی به تدریج جان می داد . 27 . شرح ابن ابی الحدید ، ج 2 ، ص 294 ؛ بحار الانوار ، ج 42 ، ص 125 . 28 . رجال کشی ، ص 87 .

مزار شهید

صفحه 44

مدتی پیکر پاک و مطهر میثم پس از شهادتش بر سر داریود . ابن زیاد برای اهانت بیشتر به میثم اجازه نداد که بدن مقدس او را فرود آورده و به خاک بسپارند ؛ به علاوه می خواست با استمرار این صحنه ، زهر چشم بیشتری از مردم بگیرد و به آنان بفهماند که سزای مدافعان و پیروان علی (ع) چنین است ، ولی غافل از آن بود که شهید ، حتی پس از شهادتش هم ، راه نشان می دهد ، الهام می بخشد ، امید می آفریند و مایه ترس و تزلزل حکومت‌های جور و ستم است .

هفت تن از مسلمانان غیور و متعهد که از همکاران او و خرمافروش بودند ، این صحنه را نتوانستند تحمل کنند که میثم شهید ، همچنان بالای دار بماند ؛ با هم ، هم پیمان شدند تا

صفحه 45

پیکر شهید را برداشته و به خاک بسپارند . برای غافل ساختن مامورانی که به مراقبت از جسد و دار مشغول بودند ، تدبیری اندیشیدند و نقشه را به این صورت عملی ساختند که : شبانه در نزدیکیهای آن محل ، آتشی افروختند و تعدادی از آنان بر سر آن آتش ایستادند . نهبانان ، برای گرم شدن به طرف آتش آمدند ، در حالی که چند نفر دیگر از دوستان شهید ، برای نجات پیکر مقدس «میثم» از آتش دور شده بودند . طبیعتا ، ماموران که در روشنایی آتش ایستاده بودند ، چشمشان صحنه تاریک محل دار را نمی دید . آن چند نفر ، خود را به جسد رسانده و آن را از چوبه دار باز کردند و آن طرفتر در محل برکه آبی که خشک شده بود دفن نمودند .

صبح شد . ماموران جنازه را بر دار ندیدند ؛ خبر به «ابن زیاد» رسید . ابن زیاد می دانست که مدفن او مزار هواداران علی (ع) خواهد شد . از این رو جمع انبوهی را برای یافتن جنازه میثم ، مامور تفتیش و جستجوی وسیع منطقه ساخت ، ولی آنان هرچه گشتند ، اثری از جنازه نیافتند و مایوس گشتند . (29)

صفحه 46

اینک مزار شهید یک مشهد است و به شهادت ایستاده است . گواه پیروزی حق و شاهد رسوایی و نابودی باطل است . در سرزمین عراق در محلی میان نجف اشرف و کوفه ، بارگاهی است که مدفن «میثم تمار» است . بر سنگ مزارش نام میثم به عنوان یار و صاحب علی - علیه السلام نوشته شده است .

«میثم» یکپارچه تلاش و اشتیاق بود . در راه تثبیت حق و روشن نگاهداشتن مشعل حق و ارزشهای اصیلی که به خاموشی می گرایید ، جان بر کف و شهادت طلب بود . او با وارستگی و ایمانی استوار و جهادی پایدار ، رهروی راستین در مسیر حق بود ؛ مجاهدی سرشار از اخلاص و تجسمی والا از عقیده و جهاد بود .

سزاوار است که جویندگان حق و پویندگان راه پاکی که میثم به انجام رسانید ، به آن یگانه اقتدا کنند و در اندیشه و کردار و در فکر و عمل ، گام ، گام او بگذارند . که او «اسوه» بود . و پیروی از اسوه های کمال ، وظیفه کمال جویان است .

شهیدان ، اینگونه در تداوم راهشان توسط پیروان وفادار ، به حیات جاوید می رسند .

صفحه 47

سلام خدا و فرشتگان و پاکان بر «میثم تمار» ، که هنوز هم چراغی روشن بر سر راه انسانیت

است ، نور می دهد و «راه» می نماید .
29 . رجال کشی ، ص 83 .

منابع تحقیق

صفحه 48

- 1 . ابن ابی الحدید ، شرح نهج البلاغه ، بیست جلد ، چاپ اول ، دار احیاء الکتب العربیه ، بیروت .
- 2 . الامین ، سید محسن ، اعیان الشیعه ، ده جلد ، دارالتعارف ، بیروت 1403 ق .
- 3 . ابن حجر عسقلانی ، الاصابة فی تمییز الصحابه ، داراحیاء التراث العربی ، بیروت 1328 ق .
- 4 . قمی ، شیخ عباس ، منتهی ال آمال ، انتشارات جاویدان ، تهران .
- 5 . ، نفس المهموم ، ترجمه شعرانی ، کتابفروشی اسلامیة ، تهران 1374 .
- 6 . ، سفینه البحار ، انتشارات فراهانی .
- 7 . مفید ، ابو عبدالله محمدبن نعمان ، ارشاد ، کنگره شیخ مفید ، قم 1413 ق .
- 8 . کشی ، رجال ، انتشارات دانشگاه مشهد ، مشهد .
- 9 . مجلسی ، محمدباقر ، بحار الانوار ، مؤسسه الوفاء ، بیروت 1403 ق .